

۹۱/۶/۲۰

• دریافت

۹۱/۱۲/۱۸

• تأیید

نقد و بررسی جلوه‌هایی از اندوه رمانتیک در شعر معاصر عراق (مطالعه مورد پژوهانه: نوسروده‌های بلند الحیدری)

علی اکبر محسنی*

رضا کیانی**

چکیده

رمانتیسم یک جنبش بزرگ هنری بود که در اواخر قرن هجدهم میلادی در اروپا پدیدار شد. این جنبش توانست اندیشه بسیاری از ملل جهان، از جمله جوامع عرب، را تحت تأثیر آرا و اندیشه‌های نوین خود قرار دهد. در حوزه شعر و ادب، گرایش شاعران و نویسندگان عرب به رمانتیک غربی، زمینه‌های لازم را برای نفوذ و رسوخ این جریان در ادبیات عرب فراهم آورد. در این میان، «بلند الحیدری»، شاعر نوگرای عراق، از چهره‌هایی به‌شمار می‌آید که جلوه‌های ویژه رمانتیسم، به روشنی و گستردگی، در اشعار او بازتاب یافته است؛ به گونه‌ای که بخش عمده‌ای از ارزش‌های نوسروده‌هایش مرهون و مولود عناصر نقش‌آفرین مکتب رمانتیسم است. با نگاهی ژرف به نوسروده‌های الحیدری به آسانی می‌توان دریافت که رمانتیسم جاری در اشعار وی، رمانتیسمی اندوهگین و حسرت‌بار است. احساسات اندوه‌بار، گذر شتابان عمر، حس بازگشت به دوران کودکی، حسرت بر خاطرات گذشته، اندوه بر سیما و سیرت دگرگون‌شده روستا و غم سنگین غربت از عواملی‌اند که به رمانتیک شعر او فضایی غم‌انگیز داده است. این مقاله تلاش می‌کند وجهه گرفته و گریان رمانتیسم را از خلال نوسروده‌های بلند الحیدری مورد نقد و بررسی قرار دهد. برآیند این تحقیق بیانگر آن است که شخصیت عاطفی الحیدری در سروده‌هایش، تحت تأثیر عواملی بوده است که با بن‌مایه‌های غم‌انگیز مکتب رمانتیسم کاملاً تطابق دارد.

واژگان کلیدی:

رمانتیسم، اندوه رمانتیک، شعر معاصر عراق، بلند الحیدری.

Mohseni0310@yahoo.com

* استادیار زبان و ادبیات عربی - دانشگاه رازی کرمانشاه

rkiyani@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی - دانشگاه رازی کرمانشاه

مقدمه

مکتب رمانتیسم پس از آنکه در ادبیات اروپا متجلی شد، با مؤلفه‌های خاص خود، نظیر غم‌گرایی، مرگان‌اندیشی، طبیعت‌ستایی و نفی مظاهر تمدن جدید، پایه‌های مکتب کلیشه‌ای، متصلب و انعطاف‌ناپذیر کلاسیسم را منهدم ساخت و ادبیات جهان را در زمانی کوتاه تحت تأثیر امواج توفنده خود قرار داد. درحقیقت، رمانتیسم از همان آغاز، به‌منزله جنبشی بزرگ، توانست در فرهنگ و اندیشه بسیاری از جوامع رخنه کند و بسیاری از آثار ادبی و هنری را تحت تأثیر شکوهی خود قرار دهد.

در این میان، سرآغاز نهضت رمانتیسم در عراق، همانند بسیاری از جوامع، حاصل فرایند و شرایط اجتماعی خاصی بود. این جنبش بزرگ در دهه چهارم قرن بیستم به بعد، در آثار شاعران بزرگی همچون نازک الملائکه و بدر شاکر السیاب تجلی یافت و پس از آن نیز به همت شاعرانی همچون بلند الحیدری به مسیر پرکش و قوس خود تداوم بخشید.

بلند الحیدری، به سبب حساسیت فوق‌العاده‌اش که برخاسته از حس رمانتیک او بود، توانست ارتباطی تنگاتنگ با محیط پیرامونش برقرار کند. پیوستگی و دلدادگی عمیق وی به محیط پیرامونش، ابزار و امکانات لازم را برای سرایش اشعار رمانتیکش فراهم آورد. اشعار وی بی‌تردید بازتاب روشنی از عواطف اصیل انسانی و تأملات ژرف اجتماعی اوست. احساسات تیز و رمانتیک بلند الحیدری به پدیده‌های پیرامونش چشم‌انداز نگاه او را تا افق‌های دوردست پیش برد. محتوا و مفاهیم اشعار او آمیزه‌ای است از عشق، امید، یأس، درد و رنج که در همه این مضامین، جلوه‌های اندوه و سوز و گدازهای رمانتیک شاعر نمودی برجسته و گسترده یافته است؛ تا جایی که مخاطب شعر وی، رمانتیک جاری در جای‌جای اشعار وی را سپید و ستوده نمی‌یابد و نمی‌بیند؛ زیرا، به محض قرائت شعر او، به تیرگی و عبوسی آن رأی خواهد داد. از مهم‌ترین ویژگی‌های رمانتیک شعر الحیدری، آمیختگی و درهم‌تنیدگی غم‌گرایی، مرگان‌اندیشی، یأس و حیرت با احساسات رقیق و اندیشه‌های عمیق اوست؛ از این رو، می‌توان الحیدری را در شعر معاصر عراق شاعری توانمند و ممتاز دانست. این شاعر حساس و عاطفه‌گرا به‌خوبی توانسته

است که با استفاده از تخیل گسترده و عمیق و نیز با بهره‌گیری از واژگان دل‌انگیز و دل‌ریا، اندوه و غم دلنشین خاطرات کودکی و گذشته خود را، به شکل یأس آور، به مخاطب خود تفهیم و تلقین کند.

پژوهش حاضر، به شیوه کتابخانه‌ای و با تکیه بر نقد تحلیلی نمونه‌هایی از نوسروده‌های بلند الحیدری، در پی آن است که جلوه‌هایی از اندوه رمانتیک را در شعر معاصر عراق بررسی کند. در این زمینه، نشریات و مقالاتی که به نوعی با موضوع این تحقیق پیوند دارند، به منظور پیشبرد پژوهش و بارور ساختن آن، مورد استفاده قرار گرفته‌اند. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که مهم‌ترین جلوه‌های رمانتیکی که شعر بلند الحیدری را در حاله‌ای از غم و اندوه قرار داده است کدام‌اند؟ پاسخ به این سؤال، با استتسهاد به نمونه‌هایی از سروده‌های الحیدری، ما را در کشف لایه‌هایی پنهانی از شخصیت حساس و رمانتیک این شاعر غم‌زده و غم‌گرا یاری می‌کند.

پیشینه پژوهش

رمانتیسم، به منزله یک جریان ادبی بزرگ و گسترده در ادبیات معاصر، مورد نقد و بررسی بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران معاصر قرار گرفته است. از جمله تحقیقات عام درباره این جنبش، می‌توان به این آثار اشاره کرد: *الرمانتیکیّة*، نوشته محمد غنیمی هلال؛ *الاتجاهات والحركات فی الشعر العربی الحدیث*، نوشته سلمی خضراء الجیوسی؛ *مدخل إلى المدارس الأدبیة فی الشعر العربی المعاصر*، نوشته نسیم نشاوی؛ *الأدب ومذاهبه*، نوشته محمد مندور؛ *الأدب وفنونه*، نوشته عزالدین اسماعیل؛ *مجانى الشعر العربی الحدیث ومدارسه*، نوشته صادق خورشیا. پژوهش‌هایی مستقل و شایسته نیز در زمینه برخی از شاعران معاصر عراق صورت گرفته، اما تحقیقی که به نقد و بررسی سیمای سیاه و عبوس رمانتیک در اشعار بلند الحیدری پرداخته باشد دیده نشده است؛ در حالی که بلند الحیدری بیشتر واژگان شعری خود را از قاموس رمانتیسم غم و اندوه اقتباس کرده

است. نگارندگان امیدوارند که پژوهش حاضر بتواند به ادامه و استمرار مطالعات هدفمند به‌منظور کشف و شناخت بیشتر ریشه و رگه‌های پنهان دیگری از شعر این شاعر نوگرای عراق مدد رساند و بستر را برای پژوهش‌های ارزنده‌تر در این عرصه فراهم آورد.

رمانتیسم و زمینه‌های ورود آن به شعر معاصر عرب

«رمانتیسم» عنوانی است برای جنبشی فرهنگی، فکری و اجتماعی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی در اروپا پدیدار شد و به دنبال آن، سیطره خود را بر فرهنگ و اندیشه بسیاری از ملل و مناطق جهان گسترانید. از آنجا که «تعریف رمانتیسم همواره با دشواری‌هایی روبه‌رو بوده است» (هلال ۱۹۸۱: ۳)، بسیاری از صاحب‌نظران، به‌جای ارائه یک تعریف جامع از آن، به چگونگی شکل‌گیری این جریان در ادبیات و دیگر حوزه‌ها و بررسی بن‌مایه‌های مرتبط با آن پرداخته‌اند. «درباره ریشه کلمه رمانتیک و نیز معنای آن اختلاف‌نظر وجود دارد. بنابر قول صحیح‌تر، بُن این کلمه از واژه roman، به‌معنای داستان بلند خیالی، قصه هیجانی مخاطره‌آمیز و حماسی قرون وسطی، برگرفته شده است. این لفظ در انگلیسی بر نوعی اغراق و خیال‌پردازی اطلاق می‌شود، اما معنای خاصی که در همه مراحل تکوین و تطور خود دربر داشته، حزن و اندوه بوده است» (الایوبی ۱۹۸۴: ۱۶).

رمانتیسم، برخلاف کلاسیسم که «منادی برتری تعقل بر تخیل بود، نهضتی است که در زمینه ادب به رُجحان احساس و تخیل بر استدلال و تعقل تأکید دارد» (هلال ۱۹۸۱: ۹). در این زمینه، «از پایان قرن هفدهم میلادی و نیمه اول قرن هجدهم که وضع اجتماعی و افکار عمومی مردم اروپا دستخوش تغییرات شگرفی شد، اروپاییان دریافتند که زبان ادبی مکتب کلاسیک دیگر قادر به انتقال اندیشه‌ها و مکنونات آنان نیست و شیوه کلاسیک، که مبتنی بر تقلید از نویسندگان سنتی بود، مانع آزادی فکر و بیان شده است؛ به همین علت، بر آن شدند تا در کیفیت احساس و ذوق، سلیقه هنری و شکل تخیل تغییراتی ایجاد نمایند» (وان تیژم

۱۳۷۰: ۵۷-۵۸). «رومانتیک‌ها قالب‌های مشخص کلاسیک‌ها را به هم ریختند و توجه به شکل، قالب و زبان را در درجه دوم اهمیت قرار دادند. از مهم‌ترین دستاوردهای ادبیات رمانتیک، آزادی تعبیر، ظهور شعر غنایی و وجدانی است» (کیلانی ۱۳۷۶: ۸۵). عقاید رمانتیک‌ها بیشتر «مشمول بر اعتقاد به نسبی بودن زیبایی و هنر، برتری احساسات و عواطف قلبی بر سایر قوای ذهنی، تأکید بر وحدت و همانندی شعر در نزد تمام ملل، اعتقاد به رابطه بین شعر و موسیقی، ضرورت رهایی از قید سنت‌ها در ادب و پرداختن به عواطف فردی و شخصی است» (زرین کوب ۱۳۶۹: ۴۲۸). شاعران رمانتیک «روح حیات را در اجسام و طبیعت حس می‌کنند، زمزمه و ناله بادها و سنگ‌ها را می‌شنوند و به نجوای سکوت دل آن‌ها گوش جان فرا می‌دهند؛ گویی که آنان موجودات زنده‌ای هستند که از عاطفه و احساس برخوردارند» (الجدیده ۱۹۸۰: ۱۷۵). رمانتیک‌ها احساس تنهایی و غربت می‌کنند و در یک پریشانی و آشفتگی از روزگار و نارضایتی از جامعه به سر می‌برند. فاصله بین آرزوها، واقعیات و محدودیت‌های جامعه آن‌ها را دچار اندوه می‌کند. آنان به دنبال راه فرار می‌گردند تا خود را از محدودیت‌ها آزاد سازند، پس به تخیل و خیال‌پردازی پناه می‌آورند (هلال ۱۹۹۸: ۶۴-۷۱). بر این اساس، باید گفت «رمانتیسم در ذات خود، بر ویژگی‌هایی چون احساس‌گرایی، تخیل و رؤیاپردازی، درون‌گرایی، غم‌گرایی، عشق و فردگرایی مبتنی است» (حسین پورچافی ۱۳۸۴: ۱۶۱).

درباره ورود رمانتیسم به جهان عرب باید گفت از اوایل قرن بیستم، شاعران معاصر عرب، در حرکتی نوین، از روش‌ها و سلیقه‌های قدیم در بیان اندیشه و ارزیابی سخن خارج شدند و اندک‌اندک خود را از قیود شعری گذشتگان رها ساختند؛ زیرا بر این باور بودند که «شعر عربی بیش از پیش نیازمند تحول و دگرگونی است؛ از آن لحاظ که شاعرانی که به اصول مکتب کلاسیک (مدرسه الإحياء) پایبند بودند، در التفات و تقلید از گذشتگان افراط می‌کردند و به جای سخن گفتن از احساس و تجربه ذاتی خود، از ادراک و احساساتی خارج از آن سخن می‌گفتند» (خورشا ۱۳۸۱: ۱۰۵). در این زمینه، «رشد آموزش و پرورش

جدید در کشورهای عربی، رشد جنبش ترجمه آثار ادبی غرب در میان عرب‌ها، نشر اندیشه‌های سیاسی غرب در میان روشنفکران عرب و مهاجرت ادیبان عرب به کشورهای غربی و اقامت در آنجا، از مهم‌ترین علل گرایش به رمانتیسم در ادبیات معاصر عرب است» (طبانہ ۱۹۸۵: ۱۶-۱۷). در این زمینه، باید در نظر داشت «نقشی که شاعران مهاجر در انتشار گرایش‌های رمانتیک داشتند به‌راستی بسیار قابل‌ملاحظه است؛ تا جایی که با اطمینان می‌توان گفت که نسل شاعران رمانتیک عرب، آن‌ها که در فاصله دو جنگ به مرحله پختگی و کمال رسیدند، همگی تحت‌تأثیر شاعران مهاجر قرار گرفتند» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۰: ۸۵-۸۷).

درباره چگونگی شکل‌گیری نهضت رمانتیسم در عراق نیز باید گفت تکوین این جریان در عراق، همانند بسیاری از جوامع، حاصل شرایط اجتماعی خاصی بود. «شعر رمانتیک در عراق بسیار دیر وارد شد و عمر درازی هم نکرد. می‌توان گفت در دهه چهارم قرن بیستم در آثار شاعرانی مانند نازک الملائکه و السیاب به ظهور پیوست و هنوز دهه پنجم به پایان نرسیده بود که علائم تنگی میدان رمانتیسم در عراق آشکار شد» (همان منبع: ۸۵).

نگاهی به زندگی و آثار بلند الحیدری

بلند الحیدری در سال ۱۹۲۶ میلادی در سلیمانیه عراق به دنیا آمد. «خانواده او از خاندانی معروف بودند که مردان دینی و سیاسی زیادی از دل آن برآمدند. پدر بزرگش از شیوخ اسلام در ترکیه بود و پدرش منصبی نظامی داشت؛ به همین دلیل، در دوران نوجوانی، خانواده او به بغداد نقل‌مکان کردند. الحیدری از آغاز نوجوانی، یعنی از سیزده‌سالگی، به زبان کردی و گاه عربی مطالبی می‌نوشت و در مدرسه، به تشویق مدیر مدرسه، آن را برای دانش‌آموزان می‌خواند. الحیدری پس از اقامت در بغداد، توجه بیشتری به خواندن و نوشتن زبان عربی نشان داد و با شاعر معروف آن زمان، معروف الرصافی، آشنا شد. الرصافی، که استعداد این جوان را مشاهده کرد، او را به خواندن و حفظ اشعار متنبی واداشت» (عبداللهی ۱۳۸۷: ۱۸۳-۱۸۴). الحیدری، ناخرسند از این اجبار، گفته است: «به ابوالعلاء بیشتر تمایل داشتم» (الملحم ۱۹۹۸: ۱۴-۱۵).

«آغاز جوانی الحیدری هم‌زمان بود با جنگ جهانی دوم؛ جنگی که تأثیر آن بر تمام شئون فکری و اقتصادی جهان، از جمله کشورهای آسیایی، انکارناپذیر است. عراق در این دوران، برای رهایی از قیمومت طولانی عثمانی دست و پا می‌زد» (عبداللهی ۱۳۸۷: ۱۸۵). در همین ایام بود که «الحیدری به حزب کمونیست عراق پیوست و از خانواده خود طرد شد» (همان منبع: ۱۸۳). طرد الحیدری از کانون خانواده مرفهش باعث شد بگوید: «پدرم را درک نمی‌کردم، او نیز مرا درک نمی‌کرد؛ بنابراین کاخ‌ها را ترک کردم» (الملحم ۱۹۹۸: ۱۵).

«در سال ۱۹۶۳ میلادی، دولت عراق، به دلیل فعالیت‌های چپ‌گرایانه الحیدری، او را به اعدام محکوم کرد؛ اما از آن رهایی یافت. سپس شناسنامه و گذرنامه او را باطل کردند و پس از آوارگی در چند کشور، در لبنان اقامت گزید. در سال ۱۹۷۶ دوباره به عراق بازگشت، اما با ظهور صدام، عراق را برای همیشه ترک کرد» (همان منبع: ۱۶-۱۷). «به‌دنبال آن، از سال ۱۹۸۲ به لندن تبعید شد و تا آخر عمر در تبعید در همان‌جا ماند. او سرانجام در سال ۱۹۹۶ در بریتانیا درگذشت» (عبداللهی ۱۳۸۷: ۱۸۶).

بلند الحیدری از پیشگامان شعر نو در ادبیات معاصر عرب است. «وی از شعر مدرن اروپا و نیز آثار الیوت و یات الهمام گرفت و قواعد کلیشه ای و کهنه شعر عرب را شکست و زبانی ساده و صمیمانه به آن داد» (الملحم ۱۹۹۸: ۱۷). مجموعه‌های شعر بلند الحیدری عبارت‌اند از: *خفقه الطین*، *أغانی المدینة المیتة*، *خطوات فی الغریبة*، *رحلة الحروف الصّفر*، *حوار عبر الأبعاد الثلاثة*، *أغانی الحارس المتعب*، *إلی بیروت مع تحیاتی*، *أبواب إلی البیت الضیق*، *آخر الدّرب*.

جلوه‌های رمانتیسم در شعر بلند الحیدری

«اگر فرایند شکل‌گیری معنا را در یک متن ادبی، حاصل ارتباط مستقیم میان فرستنده (= مؤلف)، پیام (= متن ادبی) و گیرنده (= خواننده) در نظر بگیریم» (خزانه‌دارلو و بتلاب اکبرآبادی ۱۳۹۰: ۴۸)، بدون شک در اشعار بلند الحیدری، صرف پرداختن به واژگان مندرج بر صفحه کاغذ، بدون توجه به قصد و نیت شاعر، نمی‌تواند معیاری دقیق برای فهم و نقد رمانتیسم شعر او باشد.

بلند الحیدری، در جایگاه شاعری نوپرداز در عرصه ادبیات معاصر عراق، همگام با دیگر ادبای رمانتیسم عرب، در نوسروده‌هایش از مضامینی بهره جسته که نمودی از نگرش رمانتیک وی به پدیده‌های پیرامونش است. با وجود آنکه ذکر عناوینی چون «الصَّمْتُ الحالم: سکوتِ رؤیایی» (الحیدری ۱۹۹۳: ۳۹)، «النهرُ الأسود: رودخانهٔ سیاه» (همان منبع: ۶۹)، «العواصف السَّود: طوفان‌های سیاه» (همان منبع: ۱۳۳) و «صَدی عَذَاب: پژواک عذاب» (همان منبع: ۱۶۵) همگی حاکی از حُزن رمانتیک اوست و به رمانتیسم وی چهره‌ای عبوس و سیاه می‌دهد، در کنار این نگرش مایوسانه، به شواهدی، هرچند اندک، برمی‌خوریم که امید و حرکت را نیز، در سایهٔ این اندوه رمانتیک، به تصویر می‌کشد.

الحیدری شاعری است رنج‌کشیده و سختی‌چشیده که در بسیاری از سروده‌هایش، برخی از مختصات رمانتیک را، که بی‌ارتباط با روش بیان مضمون شعرای رمانتیک هم‌عصرش نیست، جلوه‌گر کرده است. از مهم‌ترین ویژگی‌های رمانتیک شعر الحیدری، غم‌گرایی، یأس و حیرت است که احساس رقیق و بینش دقیق شاعر را شدیداً تحت‌تأثیر خود قرار داده است و، از این حیث، می‌توان ادعا کرد که الحیدری شاعری توانمند در شعر رمانتیک عراق است. این شاعر احساس‌گرا، با استفاده از تخیل وسیع و با بهره‌گیری از واژگان دل‌انگیز و مخاطب‌پسند، اندوه رمانتیکش را با بیانی حزن‌آمیز به مخاطب عرضه می‌کند که در اینجا به برخی از جلوه‌های آن اشاره می‌شود.

گذشت عمر و تمنای بازگشت به دنیای کودکی

شعر، اندیشه‌ای است زلال که از چشمه‌سار روح شاعر جاری می‌شود و فضای خشک ذهن مخاطب را آبیاری می‌کند. در ادبیات رمانتیک، دوران کودکی همانند صندوقچه‌ای قدیمی است که شاعران رمانتیک خاطرات غبارآلود خود را از درون آن بیرون می‌کشند و، با آه و افسوس تمام، به نظارهٔ آن می‌نشینند. در نگاه رمانتیک شاعران، حلاوت دل‌انگیز خاطرات کودکی به سرعت با تلخی غم‌انگیز

گذر عمر همراه می‌شود و عرصه را برای خودنمایی واژگانی مهیبا می‌سازد که همگی از قاموس بی‌کران درد و رنج بیرون می‌آیند. «شاعر، موجودی متأثر است و دریافت‌هایش را مدام به تجربه می‌نشیند» (زیادی ۱۳۸۰: ۳۷۸). در این رهگذر، بلند الحیدری، با نگاه رمانتیک خود به دنیا و دلبستگی عمیق انسان به آن، اندوه حسرت‌آمیزش را از حرص انسان در این دنیا ابراز می‌دارد و دوران شیرین کودکی را تنها دوره‌ای می‌داند که در آن، انسان دنیا را کوچک و حقیر می‌داند و به آن تعلق خاطر ندارد. بر این اساس، شاعر دنیا را از دریچهٔ چشمان کودکی این‌گونه به تماشا می‌نشیند:

«بِالْأَمْسِ إِذْ كُنَّا صِغَارًا / كَمْ كَانَتْ الدُّنْيَا صَغِيرَةً!» (الحیدری ۱۹۹۳: ۲۴۳)

«دیروز، آن‌گاه که کوچک بودیم / دنیا چقدر کوچک بود!».

الحیدری شاعر تجربه‌های دورازذهن و تصنعی نیست. شعر وی بازیافتی است از دوران شیرین کودکی که واقعیت محض گذر عمر را با اندوه بازگو می‌کند. این است که شاعر خود را مقید به کشف‌های پیچیده نمی‌کند، بلکه دریافت‌های ذهنی خود را به سهولت و سادگی تمام به شعر مبدل می‌سازد و مخاطب را در صمیمیت سیال کلامش رها می‌کند تا کودکی‌اش را با او مرور نماید. الحیدری با خاطرات کودکی زندگی می‌کند؛ خاطراتی که اگرچه شیرین و دلنشین بوده‌اند و آوای خوش گذشته را در گوش وی زمزمه می‌کنند، باری از غم و اندوه جان‌کاه را نیز بر ذهن و خیالش تحمیل می‌نمایند. گذر نامحسوس عمر، طنین گوش‌نواز ایامی که ناگهان شاعر را با دنیایی از خاطره تنها گذاشتند، راه‌های تاریکی که جوانان سرمست از زندگی، شاد و خندان، بدون اهمیت به جیفهٔ دنیا به آرامی در آن گام برمی‌داشتند، و غروب و انعکاس دل‌انگیز رنگِ سرخس بر کوچه‌های تنگ و تاریک، الحیدری را بر آن می‌دارد تا با اندوه رمانتیک خود، خاطرات کودکی‌اش را مرور کند و تحسر عمیق خود را از گذر عمر این‌گونه نجوا نماید:

«ما زلتُ أذكرُ كلَّ هاتيك السنينُ / تلكَ الدُّروبَ المعتماتُ / ضحكُ

السَّكَّارِ العائدينَ مِنَ الحياهُ / بلا حياهُ / لونُ المساءُ / كالدَّاءِ يزحفُ في أزقتنا

الضَّريرَهُ / ما زلتُ أذكرُ كلَّ هاتيك السنينُ» (همان منبع: ۲۴۳-۲۴۴)

«پیوسته آن سال‌ها را به‌خاطر می‌آورم / آن راه‌های تاریک را / خندهٔ سرمستان بازگشته از (کوچه‌پس‌کوچه‌های) زندگی را / بی‌آنکه (به فکر) زندگی باشند / رنگ غروب / به‌سان درد در کوچه‌های تنگ (محلّه) ما فرومی‌خزید / همواره آن سال‌ها را به‌یاد می‌آورم».

این رفتار عامه‌پسند و روان‌الحیدری با زبان، شعر وی را در ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با مخاطب قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که مخاطب برای لحظه‌ای هم شده از متن شعر فاصله می‌گیرد و دوران کودکی خود را مرور می‌کند. به تعبیر دیگر، تصویری که الحیدری از دنیای شیرین کودکی ارائه می‌دهد خواننده را به تأملی لذت‌بخش وادار می‌کند؛ تأملی که در اثنای آن، هر یک از واژگان شاعر، گوشه‌ای از خاطرات گذشته را برای وی تداعی می‌نماید.

الحیدری، آن‌گاه که با حسرت به کهولت عمر خویش می‌نگرد، آن را هم‌چون خورشیدی می‌بیند که در حال غروب است. وی گاه‌به‌گاه با اندوه تمام به دوران کودکی، که در نگاه شاعرانه او مانند طلوع زیبای خورشید بوده است، گریز می‌زند و غمگینانه با استفهام تحسّری فریاد برمی‌آورد که از آن دوران، چیزی جز خاطراتی که غم و اندوه او را دوچندان می‌کنند باقی نمانده است:

«أین ذاک الصّباح...؟ / لا شیءَ مِنْهُ / غیر ذکری تزیدُ قلبی حُزناً» (منبع

پیشین: ۶۳)

«آن سپیده‌دم کجاست...؟ / چیزی از آن برجای نمانده / غیر از خاطره‌ای که بر اندوه دل من می‌افزاید».

شاعر با اسلوبی تشبیه‌ی، با اشاره به اینکه پس از گذشت دوران شورونشاط کودکی و جوانی، رو به پیری نهاده، با حسرتی که تمام وجود افسرده او را فرا گرفته است، قلب سالخورده خود را به پیرمردی تشبیه می‌کند که بر عصای خاطرات تکیه زده است:

«قلبٌ توکأُ علی عُکّازة الذّکری / وراحَ یبحثُ فی أنقاضِ ما مرَّ / عن صورة

أهملتُ فی قَبوِ آیامی» (همان منبع: ۳۲)

«دلی که بر عصای خاطره تکیه زده/ و در تکاپوی زندگی ازدست‌رفته، بر
ویرانه‌های عمر/ به دنبال تصویری است که در طاقچهٔ روزهای عمرم مورد
مسامحه واقع شد».

زمینهٔ تصویر فوق در تصرف بی‌چون و چرای رمانتیسم فردی شاعر است که، با
تشبیهی حسرت‌آفرین، خواننده را در جوئی عاطفی شناور می‌کند. به بیان دیگر،
شاعر در این پارهٔ شعر، بیش از هر چیز بر «فردیت شاعرانه» خود متکی است؛
فردیتی که به سرعت به خواننده سرایت می‌یابد و او را در طیفی موج از خاطرات
شیرین گذشته غوطه‌ور می‌سازد.

گذشته، با تمام خاطرات شیرینش، آن چنان حسرتی بر دل غم‌بار الحیدری
نهاده که شاعر در مقام نصیحت درمی‌آید و قلب شکستهٔ خود را به صورت نمادین
خطاب می‌کند و، با سرزنش روزگار، از دل ماتم زدهٔ خود می‌خواهد که دست از
دامن گذشته و خاطرات آن بردارد:

«یا قلبُ / دَعَكَ مِنَ الْمَاضِي وَأَشْلَاثَهُ / كَفُّ السَّنِينِ أَبَادَتْ كُلَّ لَأْلَاثِهِ / وَكَنْ
تَرَى / غَيْرَ أَشْبَاحِي وَأَوْهَامِي / ظَلَلْتُ أَرْقُصُهَا بِالْكَذِبِ أَيَّامًا» (منبع پیشین: ۳۲)
«ای دل / خود را از گذشته و جسم بی‌رمق آن وارهان / گذشته‌ای که دست
سالیان، تمام شادی و سرورش را تارومار کرده است / و تو هرگز (از من) نخواهی
دید / چیزی جز اشباح و اوهام مرا / (اشباح و اوهامی که) پیوسته در طی ایام، آن‌ها
را با دروغ‌پردازی رقصانده‌ام».

«در بسیاری از اشعار رمانتیک‌ها، شاهد آن هستیم که شاعر از تخیل، نه به‌عنوان
یکی از کان‌آفرینش هنری، بلکه به‌عنوان وسیله‌ای برای رؤیاپردازی استفاده
می‌کند» (حسین‌پورچافی ۱۳۸۴: ۱۲۴). در این زمینه، اندوه رمانتیک الحیدری از گذر
عمر و یادآوری خاطرات شیرین کودکی گاه به‌حدی ناگوار است که به چیزی جز
مرگ نمی‌اندیشد. شاعر با بیان اینکه غم و اندوه، شیرۀ جان او را مکیده و لبخند را از
لبان او ربوده است، تشبیهی زیبا را دست‌مایهٔ کلام خود قرار می‌دهد و از عمر
خویش با عنوان «خاکستر» یاد می‌کند و از شادی و سروری که در زندگی او
خیلی زود جایش را به غم و اندوه داده است به «دود» تعبیر می‌نماید:

«عمری رمادٌ وابتسامٌ دُخانٌ / عصرٌ تهما منْ خافقی، أشجانی» (الحیدری

۱۹۹۳: ۳۲)

«عمر من به‌سان خاکستر و لبخند (من) چونان دود است / عمر و لبخندی که غم و اندوه، آن را از تپندگی و پویندگی انداخته است.»

بر مبنای نمونه‌های یادشده، باید گفت بخش عمده‌ای از تصاویر ذهنی بلند الحیدری در فضایی کودکانه حسرت گذر بی‌وقفه عمر را عرضه می‌نمایند. در مواجهه با چنین واقعیتی که کام را تلخ می‌کند، شاعر به خاطرات شیرین گذشته پناه می‌برد و خاطر غم‌زده خویش را التیمامی ناچیز می‌بخشد.

حسرت بر شوروشوق جوانی، و مذمت روزگار

پیری و ناتوانی، که پس از دوران جوانی و سرمستی بر هر انسانی عارض می‌گردد، برای شاعرانی که در جوانی پای در وادی دلدادگی نهاده و به‌نوعی در دام عشق گرفتار آمده‌اند اندوهی است بسیار تلخ و جانکاه؛ تا آنجا که چنین شاعرانی با حسرت بر شوروشوق دوران جوانی، واژگان رمانتیک اندوه‌بار خود را از قاموس عشق و دلدادگی الهام می‌گیرند. درحقیقت، جوانی شاعر عرصه‌ای است برای سرودن عاشقانه‌هایی که در آن هیچ نشانی از غم و اندوه نیست. اما آن‌گاه که پیری می‌آید و از شوروشوق جوانی کاسته می‌شود، دیگر آن شاعر را مجال پرداختن به شعر غنایی نیست، بلکه آنچه در ذهن و زبان او جاری می‌شود خاطرات عشق‌بازی‌ها است و بس؛ خاطراتی که نه‌تنها دیگر شادی‌بخش نیست، بلکه روح و روان شاعر را می‌آزارد؛ زیرا شاعری که به‌یکباره خود را در خزان سالخوردگی و افول جوانی و شادابی می‌بیند، به‌جای بیان عشق و دلدادگی، با حسرت تمام و با واژگانی بی‌رمق، ناتوانی‌ها، کهولت سال و غم‌های خویش را فریاد می‌زند. بدیهی است که شعر چنین شاعرانی تا حد زیادی فضای حزن‌انگیز، سیاه، عبوس و رمانتیک را به مخاطب منتقل می‌کند.

شعر بلند الحیدری حکایت انسان عاشقی است که در جوانی، عشق را با تمام وجودش درک کرده و روزگاری را با شوروشوق دلدادگی و خاطرات تلخ و شیرینی

این وادی به سر آورده است. الحیدری در عاشقانه‌های خود از شیرینی عشق بسیار می‌گوید؛ اما، بیش از آن، از تلخی عشق، که پیری و سالخوردگی آن را به اجبار در کام او فرو ریخته است، دم می‌زند. الحیدری عشق را مانند معشوقی مخاطب خود قرار می‌دهد و شکوه‌کنان غم‌های ناشی از درد و پیری را با او در میان می‌نهد:

«یا حبُّ! قَدْ ذَبَلْتُ عَرُوقِي / وَالتَّظْيُ فِيهَا الْهَرَمُ / وَمَضَى الشَّبَابُ عَصَافَةً لَازِتًا /
بِزَوْجَةِ الْأَلْمِ / وَالذَّهْرُ أَيْقِظُ فِي دَمِي الْمَخْمُورِ مَأْسَاةَ الْعَدَمِ» (منبع پیشین: ۶۶)

«ای عشق! رگ‌های تپنده‌ام پژمرده‌اند/ و آتش پیری در آن‌ها شعله‌ور گشته/ و جوانی پایان یافت به سان کاهی که پناه برد/ به گرداب درد/ و روزگار در خون مست من، تراژدی فنا را بیدار و زنده نمود.»

الحیدری، با نگاه شاعرانه و رمانتیک خود، بر این باور است که فقط او نیست که در دوران پیری و سالخوردگی بر جوانی‌اش سوگواری می‌کند، بلکه برای عشق نیز پایان جوانی، پایانی تلخ و ناگوار است:

«یا حبُّ! قَدْ مَاتَ الشَّبَابُ وَكُنْتُ مِنْ خَالَئِهِ» (همان منبع)

«ای عشق! جوانی مُرد؛ در حالی که تو از دوستان (نزدیک) او بودی.»

او، با اندوه فراوان، دنیا را چون لاشه و مرداری می‌داند که عشق و رؤیاهای او را فاسد و تباہ کرده و از جوانی او چیزی جز بارِ گناه و طوفان مصیبت باقی نگذاشته است:

«یا جيفة! / تَنْتِ حَبِّي وَأَحْلَامِي / لَمْ تَتْرَكِي بِشِبَابِي غَيْرَ آثَامِي / لَمْ تَتْرَكِي

بِشِبَابِي غَيْرَ عَاصِفَةٍ سَوْدَاءٍ / تَصْرُخُ فِي ظُلْمَاءِ أَيَّامِي» (همان منبع: ۱۳۳)

«ای مُردارِ (دنیا)! / تو عشق و رؤیاهای مرا متعفن نمودی/ از جوانی‌ام چیزی جز بارِ (سنگین) گناه برجای نگذاشتی/ از جوانی‌ام چیزی جز طوفانی سیاه برجای ننهادی/ طوفانی که در تیرگی روزهایم فریاد برمی‌آورد.»

شاعر، با احساسات اندوهناک و رمانتیک خود، با خطاب قراردادن روزگار، انگشت اتهام خود را به سمت حوادث آن می‌گیرد؛ از آن رو که روزگار، جوانی او را مفت به یغما برده است:

«یا مَنْ سَرَقْتَ شَبَابِي دُونَ مَا عَوِضٍ / اللَّهُ رَفَقاً بِمَا أَبْقَيْتَ مِنْ بُدْدِي» (منبع پیشین: ۱۳۳-۱۳۴)

«ای روزگاری که جوانی مرا بی هیچ عوض و پاداشی به سرقت بردی / تو را به خدا، به رمق کمی که در من باقی گذاشته‌ای رحمی بنما». الحیدری، با شیکوه از مصائبی که روزگار در راه عشق‌ورزی بر وی بار نموده و موجبات دل‌شکستگی و رنجش خاطر او را فراهم آورده، این‌گونه روزگار را مورد سرزنش قرار داده است:

«یا مَنْ عَثَتْ بِقَلْبِي دُونَ مَا عَوِضٍ / ماذا ترومين / بعد القلب والكبد...؟!» (همان منبع: ۱۳۴)

«ای که بی هیچ عوض، دل مرا به بازی گرفتی / دیگر (از من) چه می‌خواهی / بعد از (شکستن) قلبم و (سوزاندن) جگرم...؟!».

شاعر، با افسوس بر شوروشوق جوانی و آرزوهای بر بادرفته‌اش، عشق را در دوران سالخوردگی، مانند صاحب سالخورده‌اش، پژمرده و خواب‌آلوده می‌بیند و اندوه رمانتیکش را از پایان لذت‌هایی که در جوانی با معشوق خود داشته این‌گونه به تصویر می‌کشد:

«إِنَّ كُنْتَ تَبْحَثُ / عَنْ حَبِي / وَعَنْ أَمَلِي / فَالْحَبُّ أَعْفَى / وَمَاتَتْ هَمْسَةُ الْقَبْلِ / مِنْ بَعْدِ مَا مَلَأَتْ / صَابُ الْأَسَى جَامِي» (همان منبع: ۳۲)

«اگر از عشق و آرزوی من سراغ می‌گیری / عشق من فروخفته / و پیچ‌بج بوسه‌های عاشقانه‌اش مرده است / بعد از آنکه شیره (تلخ) اندوه کاسه (زندگی‌ام را) لبریز نمود».

اندوه رمانتیک الحیدری آنگاه بیشتر احساس می‌شود که شاعر عشق پژمرده خود را در دوران سالخوردگی و ناتوانی، مرثیه‌خوان تمام آرزوهایش می‌بیند:

«لَمْ يَبْقَ مِنْ حَبِي / إِلَّا صَدَى مَشْوَشٍ / يرثي لآمالِي» (همان منبع: ۳۳)

«پیری چیزی از عشقم باقی نگذاشت / جز نغمه‌ای آشفته / که برای آرزوهایم مرثیه می‌خواند».

براساس آنچه آمد، باید گفت «شعر بازتاب عریان لحظه‌های تصویر است که خود را می‌نمایاند» (زیادی ۱۳۸۰: ۲۴۰). بخشی از این تصاویر در اندیشه ماتمزده بلند الحیدری از رهگذر توصیفات بی‌دست می‌آیند که حامل پیامی‌های گداخته‌ای است که از التهاب درونی شاعر برمی‌خیزند و حسرت بر شوروشوق جوانی و گذر عمر را برای مخاطب تداعی می‌کنند.

زمزمه درد در سکوت و تنهایی شب

یکی از مضامینی که در نوسروده‌های رمانتیک شاعران بن‌مایه عاطفی مشترک دارد، احساس تنهایی در دل شب و نجوای حزن‌آمیز آنان در سکوت است. این در حالی است که شاعران کلاسیک نیز از دیرباز در اشعار خود از چنین مضمونی بی‌بهره نبوده‌اند، اما به نظر می‌رسد که اندوه رمانتیک شاعران نوگرا و بیان عاطفی این اندوه در سکوت و تنهایی شب، از آن لحاظ که آنان واژگان خود را آن‌چنان مقید و محصور به وزن و قافیه شعر قدیم نمی‌بینند، گسترده‌تر از شاعران کلاسیک است.

در این زمینه، بلند الحیدری، در سکوت بغض آلود شب و تنهایی اتاق قدیمی خاطراتش، با اندوه رمانتیک خود اشک سوزان دو دیده‌اش را خطاب قرار می‌دهد و سایه سنگین تاریکی شب بر اتاقش را به تصویر می‌کشد. او، در این حال، خلوت و تنهایی شب را می‌طلبد تا درد سوزناکش را در دل تاریکی به گوش شمع برساند:

«یا دمتی / اللیلُ قد خیمتُ أشباحهُ / فی غرفتی البالیة / لله خلینی إلی

وحدتی / أبتُ للشمعة أشجانیة.^۱ (الحیدری ۱۹۹۳: ۳۶)

«ای اشک من / محققاً ظلمات مخوف شب / بر اتاق قدیمی من خیمه زده / تو را به خدا، مرا در تنهایی خود رها کن / تا اندوه‌های شب را برای شمع بازگویم».

الحیدری از تاریکی شب هراسناک است؛ به آن علت که، با هیبتش، لذت تنهایی را در کام او ناگوار می‌کند. احساس ناخوشایند الحیدری از تاریکی شب به گونه‌ای در روح او سرایت کرده که آن را مانند شیری گرسنه می‌بیند که

۱. درباره تصاویر شب در اشعار بلند الحیدری، رجوع کنید به: عوض ۲۰۰۹: ۸۳-۸۴

پهلوهایش را با چنگال‌های تیزش از هم پاره می‌کند:
 «لَيْلٌ يَحُوكُ الرَّعْبَ حَوْلَ سَكِينَتِي / وَيَطُوفُ أَحْلَاماً تَجُنُّ بِمَسْمَعِي / وَخَفُوقُ
 أَجْنَحَةِ الظَّلَامِ يَخِيفُنِي / وَتَنْفَسُ الْأَشْبَاحُ يَقْلُقُ مَضْجَعِي / حَتَّى حَسِبْتَ اللَّيْلَ لَيْثاً
 جَائِعاً / بَاتَتْ مَخَالِبُهُ تَمْرُقُ أَضْلَعِي» (منبع پیشین: ۹۷)

«شب‌ی که پیرامون آرامش من، ترس می‌بافد/ و گردِ رؤیاهایی می‌گردد که در
 گوشم درهم می‌پیچد/ و برهم خوردن بال‌های تاریک شب مرا می‌هراساند/ و
 تنفس اشباح خواب از چشمانم می‌رباید (مرا مضطرب می‌کند)/ تا جایی که شب را
 مانند شیری گرسنه پنداشتم/ که چنگال‌هایش پهلوهایم را پاره می‌کرد».

گاهی خلوت و تنهایی شب دردهای الحیدری را مرهم می‌نهد؛ چراکه وی در دل
 تاریک و آرام شب، برای لحظاتی هم که شده، احساس سیه‌روزی خود را فراموش
 می‌کند و با سرخوش شدن به رؤیایی خیالی، دادخواهی خود را با شب در میان
 می‌نهد؛ تا جایی که حس می‌کند تاریکی شب ندای آه‌ناله او را اجابت می‌کند:
 «وَحْدِي أَكْفَنُ بِالظَّلَامِ تَعَاسَتِي / وَأَرَى سَوَادَ اللَّيْلِ يَمَلَأُ أَدْمَعِي / حَتَّى الدُّجَى

القَاسِي اسْتَجَابَ لِشَكْوَتِي» (همان منبع: ۹۷)

«من، به تنهایی و در دل تاریکی، سیه‌روزی‌ام را کفن می‌کنم/ و می‌بینم که
 سیاهی شب چشمانم را لبریز اشک‌هایم می‌کند/ تا آنجا که حتی تاریکی نیز با آن
 سنگ‌دلی (دلش به حال من می‌سوزد و) شکوه مرا استجابت می‌کند».
 الحیدری، در دل تاریکی شب، نغمه‌های گم‌گشته زندگی بربادرفته دیروزش را
 می‌طلبد و به آه‌ناله‌های خود پناه می‌برد؛ آه‌ناله‌هایی که، در گوشه تنهایی و
 عزلت، خاطر افسرده شاعر را تسکین می‌دهند و تحمل فقدان گذشته‌ها را بر وی
 آسان می‌نمایند:

«السَّاعَةُ جَازَتْ مُنْتَصَفَ اللَّيْلِ بِسَاعَاتٍ / وَأَنَا أَسْتَرْجِعُ صَوْتاً / يَتَمَلَّمُ / مَا

بَيْنَ الصَّحْوِ / وَبَيْنَ الضَّائِعِ مِنْ زَمَنِ فَاتٍ» (همان منبع: ۲۰۹)

«ساعت از نیمه‌شب گذشت/ و من در پی نغمه‌ای هستم که/ بی‌قراری می‌کند/
 در میان عالم بیداری/ و گم‌گشته روزگاری که سپری شد».

بررسی سروده‌های الحیدری به‌خوبی نشان می‌دهد که سکوت و تنهایی شب لحظه‌ای است برای ابراز دلتنگی‌های شاعرانه‌ای که تحسر مخاطب را برمی‌انگیزد و شاعر، از این رهگذر، به‌خوبی توانسته است جلوه‌ای از رمانتیک غم‌انگیزش را به مخاطبان شعرش عرضه نماید.

نگاه حسرت‌آمیز شاعر به سیمای منقلب روستا

شعر امروز زبان گویای دغدغه‌هایی است که خاطر انسان را آزار می‌دهد. درحقیقت، شاعر «باید جریانات و پدیده‌هایی را که در روند زندگی انسان تأثیرگذارند شناسایی و مطرح کند و در سطوح دیگر، به‌منزله نماینده جامعه انسانی، به مقابله با مسائلی بپردازد که انسان را از حرکت بازمی‌دارد» (رجبی ۱۳۹۰: ۸۰). در این زمینه، «رمانتیسم، به یک اعتبار، زاییده تقابل میان سنت و مدرنیسم است. در روزگاری که ابعاد بحران‌های ناشی از مدرنیسم به عرصه‌های مختلف حیات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دامن زده است و تزلزل مبانی ارزش‌ها، تشتت فکری، آشفتگی اجتماعی، بی‌ثباتی اوضاع و تیرگی چشم‌انداز آینده را در پی می‌آورد، برای هنرمند رمانتیک جز نقد و نفی واقعیت‌های موجود و بازگشت به دوران ماقبل مدرنیسم راهی گشوده نمی‌ماند» (صدری‌نیا ۱۳۸۲: ۱۴۱). «رمانتیسم، که جهان را کلیتی واحد می‌داند، بازگشت به طبیعت و روستا را نشانی از بازگشت به «پاکی» و درمانی برای درد «تنهایی» می‌داند؛ به این لحاظ، یادآوری طبیعت و روستا در شعر امری عادی و مرسوم است، به ویژه در مواقعی که با حالات روحی و ذهنی آفریننده اثر ادبی شباهت و همخوانی داشته باشد» (فورست ۱۳۷۵: ۵۳). «رمانتیسم، به‌موازات نقد تمدن و نکوهش نموده‌های مختلف آن که در زندگی پرتصنع شهری به جلوه درمی‌آید، منادی بازگشت به طبیعت و زندگی ساده و بی‌آلایش روستایی است» (صدری‌نیا ۱۳۸۲: ۱۴۴). «در تلقی رمانتیک‌ها، روستا در تقابل با شهر، مظهر زندگی طبیعی انسان و یادگار معصومیت از دست‌رفته عصر سنت است؛ حال آنکه شهر، جلوه‌گاه زندگی تصنع‌آمیز و ره‌آورد تمدن پُرقساوت بشری است. بدین سبب، تصویر شهر با پلیدی و رنگ و نیرنگ

عرضه می‌شود» (همان منبع: ۱۴۷). جوهره این تلقی رمانتیک از شهر و روستا در کلام ویلیام کوپر (۱۷۳۱-۱۸۰۰) بازتابی شاعرانه یافته است؛ آن‌گاه که می‌گوید: «خداوند روستا را آفرید و انسان شهر را» (جعفری ۱۳۷۸: ۸۶).

در این زمینه، اگرچه بلند الحیدری در سلیمانیه متولد شده و، درحقیقت، زاده شهر است، از روستای آباواجدادی خود، که قسمتی از دوران خوش کودکی‌اش را در آنجا سپری نموده است، خاطرات شیرینی دارد. البته حوادث روزگار الحیدری را برای همیشه نه تنها از آنجا، بلکه از سرزمین عراق دور کرد. این دل‌کنند اجباری از روستایی که خاطرات شیرین کودکی شاعر در کوچه‌باغ‌هایش نقش بسته بود، همواره ذهن او را به خود مشغول می‌داشت. از سوی دیگر، زندگی در شهر و ناملایماتی که شاعر در غربت چشیده بود زمینه‌ساز نوعی «شهرگریزی» در وجود او شده بود. هجرت اجباری الحیدری از روستایی که عمری را در کنار عزیزانش در آنجا سپری کرده بود آن‌چنان برای وی تلخ و ناگوار است که شاعر، با اندوهی که تمام وجودش را فراگرفته، سپیده‌دم و طلوع خورشید روستا و آرزوهای کودکنه‌ای را به یاد می‌آورد که در سایه‌سار درختان آنجا در ذهنش نقش بسته است. او، با تحسر تمام، جای خالی برخی از نزدیکانش را که در ایام کودکی از آنان خاطراتی در ذهن دارد و اکنون در قید حیات نیستند این‌گونه به تصویر می‌کشد:

«بالأمس / مرّ من هنا / قال لنا شيئاً ومَرَّ من هنا / فانسابَ في قريتنا / فجرٌ /

وأيّعت مُنى / واستيقظت كرومنا» (الحیدری ۱۹۹۳: ۳۴۷)

«دیروز/ از این‌جا عبور کرد و رفت/ به ما چیزی گفت و از این‌جا گذشت/ در روستای ما / (پس از او) سپیده‌دم (دیگر هم) جریان یافت / (و به‌دنبال او بازهم) آرزوهای تکامل یافتند/ و تاک‌هایمان بیدار و بارور شدند».

الحیدری، در پی سرخوردگی از فضای ناآرام شهر، خواهان برقراری ارتباط با محیط آرام روستاست. به‌نظر می‌رسد فرار از شهر و گرایش به روستا نمودی از حس نوستالوژی شاعر را به مخاطب عرضه می‌دارد. این احساس برای شاعری که روزگاری از عمر خویش را در دامن طبیعت پاک و بی‌آلایش روستا سپری نموده چندان عجیب نیست؛ چراکه «در جامعه روستایی، شاهد هم‌گرایی بین انسان و

قوانین طبیعت هستیم» (ابوغالی ۲۰۰۶: ۳۱). الحیدری از امکانات شهر آگاه است و به خوبی می‌داند با آن امکانات می‌توان راحت‌تر زندگی کرد، اما همواره چشم به سادگی روستا دوخته است و زندگی در سرمای سوزناک روستای ساده و بی‌آلایش خود را بر هیاهو و زرق و برق شهر ترجیح می‌دهد. وی، چون بدون داشتن دوست یا آشنایی اصرار به ماندن در شهر دارد، خود را چنین سرزنش می‌کند:

«كَانَ الشَّتَاءُ يَحْزُنُ أَرْصَفَةَ الْمَحْطَةِ / وَتَمَوَّءُ عَاصِفَةً كَقَطَّةٍ / وَعَلَى الطَّرِيقِ يَهْتَزُّ
فَانُوسٌ عَتِيقٌ / فِيهِزُّ قَرَيْتَنَا الضَّنِينَةَ / مَاذَا سَأْفَعُلُ فِي الْمَدِينَةِ؟! / مَاذَا سَتَفْعَلُ فِي
الْمَدِينَةِ؟! / لَسَوْفَ تَسْحَقُكَ الْأَزْقَاتُ الضَّرِيرَةَ / وَلَسَوْفَ يَنْمُو اللَّيْلُ فِي أَعْمَاقِكَ
الصَّمَاءِ آمَالاً حَزِينَةً / مَاذَا سَتَفْعَلُ فِي الْمَدِينَةِ؟! / وَبَلَا صَدِيقٍ / لَا ... / لَيْسَ فِي
تِلْكَ الْمَدِينَةِ مِنْ صَدِيقٍ» (الحیدری ۱۹۹۳: ۲۷۵-۲۷۶)

«زمستان پیاده‌روهای ایستگاه (روستا) را از هم می‌شکافت / و تندبادی به‌سان گربه‌ای میومیو می‌کرد / و بر سر راه / فانوسی قدیمی تکان می‌خورد / و روستای نفیس ما را (روستای مایه بخل ما را) می‌لرزاند / در این شهر چه کار خواهیم کرد؟! / در این شهر چه کار خواهی کرد؟! / به‌زودی کوچه‌های کور شهر تو را محو خواهند نمود / به‌زودی شب در اعماق ناشنوای تو آرزوهایی پرغم می‌پروراند / در شهر چه کار خواهی کرد؟! / در حالی که آنجا دوستی نداری / نه... / در شهر هیچ دوست و یآوری نیست».

آنچه شاعر را بر آن می‌دارد که به یکباره دیدگاه خوشایندش به روستا را تغییر دهد، سیمای دگرگون‌شده آن است که، با گذر زمان، کاملاً تحول یافته است. اگرچه شاعر در غربت به سر می‌برد، دیدار ناگهانی از روستایی که مدت‌ها در آنجا زیسته است او را مات و سردرگم می‌نماید. او که سال‌ها لحظه‌لحظه زندگی خود را به امید دیدار دوباره روستایش به‌سر آورده بوده و آروز می‌کرده که بار دیگر سادگی روستا و مردم آنجا را به چشم خود ببیند و دوستان و اقوامش را دوباره ملاقات کند، ناگهان سیمای دگرگون‌شده آنجا را می‌بیند که بی‌شباهت به شهر نیست. بدین سبب، با حسرت رمانتیک خود، سردی زمستان‌های گذشته روستا را، با

آن همه سادگی و صمیمیت، به‌یاد می‌آورد و، با مقایسه آن با شرایط دگرگون‌شده کنونی، چنین می‌سراید:

«مرت سنون / کیرت بعینی اللیالی السوڈ / والتهبت غیومک یا دجون /
فَلَمَنْ أَعُوذُ؟! / لِقْرِيتی؟! / أَوُ لِلشَّتَاءِ یحزُّ أَرْصَفَةَ المَحطَّة؟! / لا... / لَنْ أَعُوذُ
وقریتی أمست مدینة / فی کلِّ منعطفٍ ضیاء / فی کلِّ زاویة ضیاء / فی کلِّ
مرمی خطوة ضوءٍ لمصباحٍ جدید» (منبع پیشین: ۲۷۷)

«سال‌ها گذشت / شب‌های سیاه در برابر چشمانم بزرگ شدند / و ابره‌ایت، ای باران سیاه، ملتهب گشت / به‌خاطر چه کسی برگردم؟! / به‌خاطر روستایم برگردم؟! / و یا به‌خاطر زمستانی که پیاده‌روهای ایستگاه (ساده روستایم) را از هم شکافت؟! / نه... / هرگز باز نمی‌گردم به روستایی که به شهری مبدل گشته / و در هر تقاطعی از آن (همانند شهر) نوری برقرار است / و در هر گوشه‌ای از آن (همانند شهر) نوری پیداست / و در مکانی از آن (همانند شهر) ردپای نور چراغ جدیدی برجاست».

اوج این حسرت رمانتیک زمانی است که الحیدری خودش را در روستایش غریبه می‌بیند و در آنجا هیچ کس را نیز نمی‌شناسد؛ به‌گونه‌ای که شاعر از روستایش دلزده می‌شود و حاضر نیست که به هیچ وجه به آنجا برگردد:

«لا شیء یعرفنی هنا / لا شیء أعرفه هنا / لا شیء أذكره ولا أشياء
تذكرنی... / هنا / لا... / لَنْ أَعُوذُ / فقریتی أمست مدینة» (همان منبع: ۲۷۸)

«این‌جا چیزی مرا نمی‌شناسد / من هم این‌جا چیزی را نمی‌شناسم / این‌جا نه من چیزی را به‌یاد می‌آورم و نه چیزی مرا به‌یاد می‌آورد / هرگز بر نمی‌گردم / روستای من تبدیل به یک شهر شده است».

بغداد و اندوه رمانتیک شاعر از سرنوشت آن

در شعر بلند الحیدری، داستان بغداد داستان رنجی بزرگ از بیداد حاکمان بعثی بر مردم عراق است. بغداد در شعر وی، رنجور از زخم خفقان و دیکتاتوری، نغمهٔ مظلومیت سر می‌دهد و الحیدری همواره، با غم و اندوه رمانتیک خود، با این

نغمه‌ها هم‌دردی می‌کند. الحیدری بغداد را اندوهی جان‌کاه تلقی می‌کند که همواره در برابر چشمان خسته و منتظرش قد برافراشته است:

«بغداد/ یا أنت الغصّة فی عینی مصلوب!» (منبع پیشین: ۵۳۵)

«بغداد/ ای غصه‌ای که در چشمانم به صلیب کشیده شده‌ای.»

حکایت تلخ آوارگی الحیدری و فراق ناخواسته‌اش از بغداد و نجوای شاعرانه او با دردهایی که زورگویان حکومت بعث در این شهر بر دل مردم نهاده‌اند او را بر آن داشته تا، با واژگانی رمانتیک، اندوه انبوه خود را از سرنوشت ناخوشایند بغداد این‌گونه به زبان آورد:

«بغداد/ یا بیتاً مهجور/ یا وجعاً مأسور/ یا وحشة امرأة ثکلی تنحب» (همان

منبع: ۵۳۶)

«بغداد/ ای منزل‌گاه متروک و دورافتاده/ ای دردِ دریندشده و اسیر/ ای تنهایی زن داغداری که هق‌هق گریه می‌کند.»

الحیدری، با آه و افسوس، بغداد را فریاد می‌زند و شاعران درباری و دروغ‌پرداز را سرزنش می‌کند؛ به این علت که آنان دردهای بغداد را در سروده‌هایشان از نظر دور می‌دارند و، با فریفتن عواطف، اشعاری غیرواقعی به مردم عرضه می‌کنند. الحیدری اشعار خودش را زبان‌گویای دردهایی می‌داند که بر پیکره این شهر نشسته است و روح آن را می‌آزارد:

«آه یا بغداد/ ما أكبر كذبة ما قال به الشعراء الدجالون!/ الشعراء الأوغاد/

فأنا لم أنس/ ولن أنسى متعساً فی صدرک/ فی أجمل ما أعرف من دفءٍ

وحنان» (همان منبع: ۵۳۶)

«آه ای بغداد/ دروغ‌پردازی شاعران دروغ‌پرداز (که تو را به دروغ سعادتمند می‌خوانند) چه بزرگ است!/ آن شاعران پست و فرومایه/ من فراموش نکردم/ و هرگز فراموش نخواهم کرد آن بدبختی و شقاوتی که در سینه توست/ در زیباترین (کلماتی که) من از گرمی و مهربانی تو سراغ دارم.»

شعر الحیدری ترجمان واقعی دردهایی است که سیه‌روزی بغداد بر دل او

نشانده است؛ دردهایی که با او عجین گشته. افزون بر آن، الحیدری گوشه‌ای از دردها و مظلومیت کودکان این شهر را نیز به تصویر می‌کشد؛ دردهایی که حکایت از خفقان مهیبی دارد که بر فضای این شهر ظلمت‌زده سایه افکنده و شاعر را به شکوه از روزگار واداشته است:

«بغداد/ یا تعباً مرأ فی عرقی / یا بسمة طفل / یا سطوة غلّ / یا وجلاً
أسود / یا خجلاً یغرق فی الوحل / ماذا لك فی؟! وماذا ترکت آیامک لی؟!»
(منبع پیشین: ۵۳۸)

«بغداد/ ای خستگی تلخ در رگ‌هایم/ ای تبسم کودکان/ ای یورش زنجیر/ ای وحشت سیاه/ ای شرمی که در گل‌ولای غرق می‌شوی/ تو را چه شده که با من این‌گونه‌ای؟! و روزگاران تو چه بر سر من آورد؟!».

شاعر، با خطاب رمانتیک خود به بغداد، مرگ این شهر را فاجعه‌ای بزرگ می‌داند، اما زخمی را که از سرنوشت تلخ این شهر بر دل او نشسته است بزرگ‌تر از این فاجعه می‌داند؛ زخمی که در اعماق قلب او رخنه کرده و او را بسیار می‌آزارد: «أكثر من موتک فی جرحی یا بغداد/ أكثر من جرحک غار بعيداً فی قلبی» (همان منبع: ۵۳۹)

«ای بغداد! بیشتر از مرگ تو در زخم من وجود دارد/ بیشتر از زخم تو تا اعماق قلبم فرو رفته».

عشق راستین الحیدری به بغداد آن‌چنان در اندیشه او ریشه دوانده که جایگاه این شهر را در هر حالی، خواه مرگ و خواه زندگی، در قلب خود می‌داند: «بغداد!/ إن متّ وإن عشتُ/ إن متّ وإن عشتِ/ فما زلتِ/ خارطة فی جیبی الأیسر» (همان منبع: ۵۳۷)

«ای بغداد/ اگر بمیرم یا زندگی کنم/ اگر بمیری و یا زندگی کنی/ همواره/ چونان نقشه‌ای در جیب چپم هستی».

اگرچه الحیدری سرنوشت مرگبار خود و بغداد را سخت و ظالمانه می‌داند، در جغرافیای ذهن خود، به روشنی آینده چشم دوخته است و، با به‌کارگیری به‌موقع

اسطورهٔ عنقا (سیمرغ)، پیام‌آور روزهایی امیدبخش برای بغداد است:
 «ما أقسى موتينا يا بغداد! / من يدري يا بغداد؟! / قد نولدُ ثانيةً في حلمٍ / عن
 عنقاء ستبعثُ من بعضِ جذى ورمادٍ / قد نبعثُ ثانيةً في أملٍ ينتظرُ الميعاد» (منبع
 پیشین: ۵۳۹)

«ای بغداد، مرگ من و تو چه ظالمانه است! / ای بغداد، چه کسی می‌داند؟! /
 شاید من و تو دوباره در (یک لحظه) رؤیایی، متولد شویم / از سیمرغی که از
 پاره‌ای از شعله‌ها و خاکستر برانگیخته خواهد شد / شاید من و تو برانگیخته شویم
 دوباره در آرزویی که انتظار میعاد را می‌کشد».

نتیجه

مضامین رمانتیسم در نوسروده‌های بلند الحیدری بسیار غم‌انگیز و حزن‌آلود است
 و، در عین حال که لایه‌هایی پنهان از شخصیت مضطرب و بی‌قرار شاعر را نشان
 می‌دهد، منادی درد، رنج، یأس و شکستی است که حوادث روزگار بر شاعر
 تحمیل نموده است.

رؤیای بازگشت به دوران کودکی و یادآوری خاطرات گذشته در نوسروده‌های
 الحیدری اگرچه به‌ظاهر دلنشین و چشم‌نواز است و وی را در اعماق گذشتهٔ معصومانهٔ
 خود فرومی‌برد، زمینه‌ساز نوعی دل‌تنگی و اضطراب در وجود شاعر است. بازتاب تلخ
 این حالت در شعر الحیدری می‌تواند نمودی از جلوه‌های حزن‌انگیز رمانتیک قلمداد
 گردد؛ نمودی که در آن، بازگشت به خاطرات شیرین گذشته با حسرتی تلخ هم‌راه
 می‌شود و زیبایی آن دوران را در هاله‌ای از غم و ماتم فرومی‌برد.

در نگاه رمانتیک الحیدری، روستا، در مقایسه با شهر، مظهر زندگی بی‌آلایش و
 به‌دور از تجمل انسان است. الحیدری، که عمری را در ازدحام و زرق‌وبرق فریبندهٔ
 شهر به سر آورده است، آرزوی بازگشت به زندگی ساده و بی‌ادعای روستا را دارد،
 اما به‌سرعت سیمای دگرگون‌شدهٔ روستا آرزوهای شاعر را برباد می‌دهد و وی را از
 تمجید و ستایش از روستایی که مانند شهر شده است منصرف می‌کند و اندوهی
 جانکاه بر واژگان شعرش فرومی‌افکند.

دوری از وطن و زندگی در غربت کابوسی بوده که همواره بر واژگان شعر الحیدری سایه افکنده و جلوه‌ای حزن‌آلود به کلام شاعر داده است. الحیدری روزگاری از عمر خود را در غربتی ناخوشایند به‌سر می‌برد که در آن هیچ احساسی جز یأس، شکست و دل‌تنگی نمی‌کند. او در غربت، مانند همگان، گام برمی‌دارد، سفر می‌کند، می‌نویسد، می‌خواند، می‌خواهد، اما دوری از وطن حلاوت همه این شادی‌ها را از وی می‌گیرد و او را از درک واقعی شاد بودن و آرامش داشتن محروم می‌کند.

در مجموع، شعر بلند الحیدری فاقد پیچدگی‌های خاص ذهن و زبان است. زبان شاعر با بافتی ساده با تجربه‌های رمانتیک مخاطب همراه می‌شود. به تعبیر دیگر، شعر الحیدری بازیافتی است از دوران شیرین کودکی که واقعیت محض گذر عمر را با اندوه فراوان بازگو می‌کند. در این رهگذر، شاعر خود را مقید به کشف‌های پیچیده نمی‌کند، بلکه دریافت‌های ذهنی خود را به سهولت و سادگی تمام به شعری روان مبدل می‌سازد و مخاطب را در صمیمیت سیال کلام رمانتیک خویش رها می‌کند تا کودکی‌اش را با او مرور نماید.

منابع

- ابوغالی، مختار علی، (۲۰۰۶)، الاسطورة المحوری فی الشعر العربی، القاهرة: الهيئة المصرية.
- الأیوبی، یاسین (۱۹۸۴)، مذاهب الأدب: معالم وانعکاسات، بیروت: دار العلم للملایین.
- الحیدری، بلند، (۱۹۹۳)، الاعمال الكاملة، القاهرة: دار سعاد الصباح.
- الملحم، عائده کنعان، (۱۹۹۸)، بلند الحیدری فی الشعر العربی المعاصر، کویت: دار سعاد الصباح.
- جعفری، مسعود، (۱۳۷۸)، سیر رمانتیسیم در اروپا، تهران: مرکز.
- جیده، عبدالحمید، (۱۹۸۰)، الإتجاهات الجديدة فی الشعر العربی المعاصر، بیروت: مؤسسة نوفل.
- حسین پورچاقی، علی، (۱۳۸۴)، جریان‌های شعری معاصر فارسی: از کودتا (۱۳۳۲) تا انقلاب (۱۳۵۷)، تهران: امیرکبیر.
- خزانه‌دارلو، محمدعلی و محسن بتلاب اکبرآبادی، (۱۳۹۰)، «نمودهای رمانتیسیم در نقشه‌المصدر»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، س ۳، ش ۳، (پیاپی ۱۱).
- خورشاه، صادق، (۱۳۸۱)، مجاني الشعر العربی الحدیث ومدارسه، تهران: سمت.

- رجبی، فرهاد، (۱۳۹۰)، «رویکرد انسانی به شهر در شعر معاصر عربی و فارسی»، *ادب پژوهی*، ش ۱۱.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۹)، *نقد ادبی*، تهران: امیرکبیر.
- زبیدی، عزیزالله، (۱۳۸۰)، *شعر چیست؟*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، *شعر معاصر عرب*، تهران: سخن.
- صدری‌نیا، باقر، (۱۳۸۲)، «جلوه‌های رمانتیسم در شعر شهریار»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ش ۱۸۸.
- طبانة، بدوی، (۱۹۸۵)، *التيارات المعاصرة في النقد الادبي*، دار الثقافة.
- عبداللهی، منیژه، (۱۳۸۷)، «پیغام‌هایی به هیچ‌کجا: بررسی مشابهت‌های زندگی و شعر بلند الحیدری و مهدی اخوان ثالث»، *گوهر گویا*، س ۲، ش ۶.
- عوض، محمد ابراهیم، (۲۰۰۹)، *الصورة والإيقاع في شعر بلند الحیدری*، *دسوق: العلم والإيمان للنشر والتوزيع*.
- غنیمی هلال، محمد، (۱۹۸۱)، *الرّومانتيكيّة*، قاهرة: دار نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع.
- _____ (۱۹۹۸)، *الأدب المقارن*، قاهرة: دار نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع.
- فورست، لیلیان، (۱۳۷۵)، *رمانتیسم، ترجمه مسعود جعفری*، تهران: مرکز.
- کیلانی، نجیب، (۱۳۷۶)، *اسلام و مکاتب ادبی*، ترجمه نوید کاکاوند، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- وان تیژم، فیلیپ، (۱۳۷۰)، *رمانتیسم در فرانسه*، ترجمه غلامعلی سیار، تهران: بزرگمهر.